

تحلیل جامعه‌شناختی موانع استقرار نهادهای جامعه‌محور در ایران بین سال‌های (۱۳۸۴-۱۳۵۷)

مهدی خلفخانی^۱
نیر پیر اهری^۲
حامد بلوکانی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۴/۲۰

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۸/۰۱

چکیده

پژوهش حاضر تحلیلی جامعه‌شناختی از موانع استقرار نهادهای جامعه‌محور در ایران بین سال‌های (۱۳۸۴-۱۳۵۷) است، از نظر نگارندگان این مقاله استقرار نهادهای جامعه‌محور در ساختارهای اجتماعی و سیاسی ریشه دارند. در این پژوهش سعی شده است با رویکرد تاریخی عوامل اجتماعی استقرار و تداوم فعالیت‌های سازمان‌های اجتماع‌محور پرداخته شود. چارچوب نظری این پژوهش تلفیقی از نظریات؛ فرانسیس فوکویاما، هانا آرنه و ویلیام کورنهایزر، یورگن هابرماس، ساموئل هانتینگتون، آلموند و وربا و چارلز تیلور است و براساس چارچوب نظری اتخاذ شده مدل نظری تحقیق به‌دست آمده و مورد ارزیابی قرار گرفته است. از نظر روش‌شناسی این تحقیق کیفی و تاریخی است. روش جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش اسنادی و کتابخانه‌ای می‌باشد و داده‌هایی درباره طبقه متوسط، جامعه توده‌ای، نهادمندی سازمانی، نوع اقتدارگرایی و ادغام‌گرایی نهادها، جمع‌آوری شده و با روش تاریخی مورد تحلیل قرار گرفتند و مشخص گردید که ساختارهای اجتماعی و ساختارهای سیاسی از موانع استقرار نهادهای جامعه‌محور در ایران بین سال‌های (۱۳۸۴-۱۳۵۷) بوده‌اند.

کلید واژه‌ها: نهادهای جامعه‌محور، ساختار اجتماعی، ساختار سیاسی، جامعه مدنی

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گروه علوم اجتماعی، گرمسار، ایران

Email: Mkhalafkhani@iau-garmsar.ac.ir

۲- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گروه علوم اجتماعی، گرمسار، ایران

۳- کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

مقدمه

سازمان‌های جامعه‌محور (CBOs)^۱ مفهومی است که نه می‌توان تعریف خاص، دقیق و جامعی برای آن قائل شد و نه تاریخچه پیدایش معینی دارد، با این حال رشد بی‌سابقه این‌گونه سازمان‌ها، به‌ویژه در دهه‌های اخیر باعث شده است که ساختار آن از مفهومی تقریباً ناشناخته با حیطه وظایف ثابت و محدود به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز تغییر یافته و به بازیگری قدرتمند در عرصه ملی و بین‌المللی تبدیل شود. بسیاری معتقدند نفرت و دلزدگی از جنگ‌های جهانی سبب شد تا ملت‌ها، همپا با نوسازی خویش، به‌تدریج به ضرورت مشارکت در امور مربوط به کشور و حکومت خود پی برده و با سازماندهی خویش، در چارچوب‌هایی همانند سازمان‌های جامعه‌محور (CBOs)، نوع همکاری و تعامل با دولت را نهادینه سازند. بعدها این ساختار تکامل یافت و به اهرمی تبدیل شد که می‌توانست با بهره‌گیری از مهمترین عامل قدرت خویش - یعنی کسب قدرت و مشروعیت از مردم - به اعمال فشار بر دولت برای تغییر در وضعیتی نامطلوب، توجه به اموری خاص و یا انجام فعالیتی ویژه بپردازد. یکی از راه‌های دستیابی به توسعه، کارآمدسازی سیستم و انجام بهتر امور و اثربخشی در فعالیت‌ها در ایران تقویت نهادهای جامعه‌محور است. تقویت و ایجاد شرایط لازم برای ادامه حیات صحیح و مؤثر نهادهای جامعه‌محور در جامعه می‌تواند به توسعه اساسی و پایدار در سیستم‌ها رقم بزند. در جامعه امروز ایران این نهادها می‌توانند مشارکت سیاسی را بالا برده و رقابت سیاسی و تحرک اجتماعی سالم به‌وجود آورند، البته شروط تحقق این کارکردها، قانون‌مند بودن دولت است. این سازمان‌ها در صورتی می‌توانند تأثیرگذار باشند که اولاً درست تشکیل شوند و ثانیاً کارکردهای واقعی‌شان را به نمایش بگذارند. از سوی دیگر، فعالیت مستمر و طولانی مدت داشته باشند و بتوانند به وظایف موردنظری که از آن‌ها انتظار می‌رود بپردازند و با موانع کمتری برای فعالیت مواجه شوند و هزینه‌های کمتری را برای فعالیت‌هایشان پرداخت نمایند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۲۸).

با نگاهی به تاریخ نهادهای جامعه‌محور در ایران به‌نظر می‌رسد که کمتر نهادهایی وجود داشته‌اند که قوام نهادی داشته باشند و بتوانند در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران تداوم یابند؛ البته مشکل اصلی در زمینه نهادهای جامعه‌محور جدید است؛ بعضی از نهادهای جامعه‌محور سنتی قوام و دوام و استمرار کافی را داشته‌اند و در ساختار ایران حضور و عمل نموده‌اند. به‌نظر می‌رسد مشکل اساسی در سیستم ایران این است که آمادگی لازم را برای پذیرش نهادهای نوین اجتماع‌محور نیست. با توجه به مقدمه فوق، سؤال‌های این تحقیق عبارت است از:

۱- آیا موانع شکل‌گیری نهادهای جامعه‌محور در ایران ساختارهای اجتماعی (گسترش نیافتن طبقه متوسط، توده‌ای بودن جامعه و نهادمند نبودن) می‌باشند؟

^۱ - community based organization

تحلیل جامعه‌شناختی موانع استقرار نهادهای جامعه‌محور در ایران بین سال‌های (۱۳۵۷-۱۳۸۴)

۲- آیا موانع شکل‌گیری نهادهای جامعه‌محور در ایران ساختارهای سیاسی (صنف‌گرایی، ادغام‌گرایی)، نبود افکار عمومی آزاد و نبود تعادل اقتدار-مسئولیت می‌باشند؟

اهداف تحقیق

هدف اصلی این تحقیق تحلیل موانع جامعه‌شناختی استقرار نهادهای جامعه‌محور (CBOs) در ایران بین سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۸۴ می‌باشد.

اهداف فرعی

۱- بررسی این موضوع که بی‌ثباتی نهادهای جامعه‌محور (CBOs) در ایران بین سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۸۴ ریشه در ساختارهای اجتماعی دارد.

۲- بررسی این موضوع که بی‌ثباتی نهادهای جامعه‌محور (CBOs) در ایران بین سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۸۴ ریشه در ساختارهای سیاسی دارد.

مروری بر پیشینه تحقیق

در ارتباط با موضوع نهادهای اجتماع‌محور دیدگاه‌های نظری متفاوتی ارائه شده است که ابتدا ضمن بررسی تحقیقات پیشین انجام شده و مرور دیدگاه‌های نظری موجود چارچوب نظری تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در تحقیق انجام شده تحت عنوان موانع تکوین جامعه مدنی در دوره سلطنت رضاشاه که توسط سردارآبادی (۱۳۷۵) در مقطع کارشناسی ارشد و در دانشگاه تربیت مدرس انجام شده، تلاش شده به مسأله فقدان جامعه مدنی در دوره سلطنت رضاشاه پاسخ دهد، این پژوهش ضمن آن که ناکامی انقلاب مشروطه و تحقق نیافتن جامعه مدنی به تبع آن را در ظهور رضاخان و صعود او به سلطنت مؤثر می‌داند، با تأکید بیشتر بر حکومت رضاشاه، ویژگی‌های درونی حکومت او را به‌عنوان مانع تکوین جامعه مدنی در این دوره مطرح و بررسی می‌کند.

موانع مشترک شکل‌گیری جامعه مدنی در خاورمیانه (ایران - ترکیه - مصر) عنوان تحقیقی است که افضل‌ی (۱۳۷۷) در مقطع کارشناسی ارشد و در دانشگاه تهران انجام داده است و به این نتیجه رسیده است که آن‌چه می‌تواند به‌عنوان مهمترین عامل در شکل‌نگرفتن جامعه مدنی در خاورمیانه در نظر گرفته شود، ساختار اقتدارگرای فرهنگی و سیاسی باشد.

عسگریان (۱۳۸۲) تحقیقی تحت عنوان دولت رانتینر و جامعه مدنی در ایران (۱۳۴۲-۱۳۷۶) در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه تربیت مدرس انجام داده؛ اشاره می‌کند که یکی از رهیافت‌هایی که اخیراً در مطالعه دولت‌ها در خاورمیانه به آن پرداخته شده است رهیافت اقتصاد سیاسی است. در این پژوهش سعی شده که تأثیر مقدار درآمدهای نفتی که مستقیماً به‌دست دولت می‌رسد، بر روابط دولت و جامعه مدنی در ایران بین سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۷۶ مورد بررسی قرار دهد.

مروری بر نظریات

در ارتباط با بحث سازمان‌های اجتماع‌محور دیدگاه‌های نظری زیادی وجود دارد که در این قسمت با توجه به اهدافی که از پژوهش طرح شده به برخی از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم که از منابع استفاده شده در تحقیق به دست آمده‌اند.

فرانسیس فوکویاما^۱

درباره شرایط و زمینه‌های گذار به دموکراسی^۲ نظریه‌پردازی‌های بسیاری از دیرباز در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی صورت گرفته است. به‌طور کلی شاید بتوان مجموعه این نظریه‌ها را از یک حیث به دو دسته بخش کرد: یکی نظریه‌هایی که بر عوامل و زمینه‌های ساختاری، کلان و درازمدت تأکید می‌کنند و دوم آن‌هایی که بر زمینه‌های سیاسی و کوتاه‌مدت تکیه می‌کنند. در دسته‌ی اول زمینه‌های مربوط به رشد و توسعه اقتصادی، توسعه‌ی شهرنشینی، گسترش آموزش و ارتباطات، پیدایش و گسترش طبقات متوسط، ظهور سازمان‌های اجتماع‌محور نیرومند، پیدایش و گسترش فرهنگ مشارکتی، تکوین اقتصاد آزاد و غیره به‌عنوان پیش‌شرط تحقق دموکراسی مطرح شده‌اند. بی‌شک تحقق چنین زمینه‌ها و شرایطی برای تحقق هر معنایی از دموکراسی و به‌ویژه معنای حداکثری آن به‌عنوان شیوه زندگی ضرورت دارد. فوکویاما طبقه متوسط را به‌عنوان پایگاه و پشتیبان دموکراسی می‌داند و رشد نکردن آن را باعث تضعیف نهادهای مدنی به‌شمار می‌آورد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۴).

هانا آرنت - ویلیام کورنهایزر^۳

هانا آرنت و ویلیام کورنهایزر جامعه توده‌ای^۴ را نظامی می‌دانند که توده‌های مردم مستعد بسیج به‌وسیله گروه‌های برجسته و نخبگان^۵ هستند و هیأت حاکمه می‌تواند خواسته‌های خود را در جهت اهداف خاصه خود به مردم القاء کند، در واقع میان جامعه استبدادی سنتی و جامعه توده‌ای تفاوت‌ها و تشابه‌هایی وجود دارد. در جامعه استبدادی مردم رابطه سازمان‌یافته‌ای ندارند تا بتوانند در مقابل استبداد حاکم، قدرت مستقلی ایجاد کنند. این وجه تشابه دو جامعه یاد شده است اما تفاوتی که جامعه توده‌ای با جامعه سنتی دارد در این است که جامعه توده‌ای بسیج‌پذیر است. یعنی قدرت یا حزب حاکم می‌تواند این جامعه را با استفاده از احساسات به‌صورت یکپارچه و انبوه بسیج کرده، شعارهایی را به آن‌ها القا کند و آن‌ها را پشت سر حزب یا دولت حاکم^۶ به حرکت درآورد؛ مانند جامعه آلمان هیتلری. در چنین جامعه‌ای، افراد در حکم دانه‌های شن‌اند و هر کدام عنصر منفردی به‌شمار می‌آیند. همین عناصر منفرد، تحت تأثیر

^۱ - francis fucuyama

^۲ - democracy

^۳ - willan kornhauser

^۴ - mass society

^۵ - elites

^۶ - governing body

جاذبه‌ای برتر در کنار هم قرار گرفته و مانند سیلی به جریان می‌افتند، این جاذبه می‌تواند متعلق به پیشوا، حزب یا هر دولت اقتدارگری باشد (جمعی از مولفان، ۱۳۷۸: ۴۷-۵۰).

هابرماس^۱

هابرماس در نظریه حوزه عمومی استیلای هیأت حاکم بر وسایل ارتباط جمعی بعد از انقلاب‌های دموکراتیک باعث منحرف شدن فضا و افکار عمومی جامعه می‌گردد که این عامل ایجاد نهادهای مدنی را با مشکل مواجه می‌کند، به نظر هابرماس افکار عمومی^۲ نشان‌دهنده آن چیزی است که مورد توجه و علاقه‌ی همگانی است و این صرفاً از نظر عینی یا از منظر ناظر خارجی نیست، بلکه آن چیزی است که عموماً به‌عنوان امر عمومی و مشترک تلقی می‌شود بنابراین «عمومی» آن چیزی است که برای کل جامعه اهمیت دارد، یا به کل جامعه متعلق است، یا به ابزارها، نهادها یا مراکزی ربط دارد که جامعه به کمک آن‌ها به‌صورت یک پیکره وحدت می‌یابد و عمل می‌کند (پای، ۱۳۸۵: ۱۲۴-۱۲۲).

هانتینگتون^۳

نهادمند شدن فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل با آن ارزش و ثبات می‌یابند. سطح نهادمندی هر نظام سیاسی را می‌توان با تطبیق‌پذیری، پیچیدگی، استقلال و انسجام نهادها و شیوه‌های آن نظام تعیین کرد. همچنین سطح نهادمندی هر سازمان یا شیوه عمل ویژه‌ای را می‌توان با تطبیق‌پذیری، پیچیدگی، استقلال و انسجام آن‌ها اندازه‌گیری کرد. اگر بتوان این معیارها را تشخیص داد و اندازه‌گیری کرد، نظام‌های سیاسی را نیز می‌شود و برحسب سطح نهادمندی‌شان با یکدیگر مقایسه نمود. همچنین از این طریق می‌شود افزایش‌ها و کاهش‌های نهادمندی سازمان‌ها و شیوه عمل‌های سیاسی را در چهارچوب یک نظام سیاسی اندازه‌گیری کرد (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۹-۳۱).

آلموند و وربا^۴

آلموند و وربا نبودن تعادل میان اقتدار و مسؤولیت دولت یا به‌عبارت دیگر افزایش میزان اقتدارگرایی به هر نحو (سنتی - کاریزمایی - قانونی) را عامل ایجاد نشدن نهادهای مدنی می‌دانند (آلموند و وربا، ۱۹۶۵: ۳۷۲).

^۱ - hana arendt

^۲ - public opinion

^۳ - Samuel Huntington

^۴ - Almond and Verba

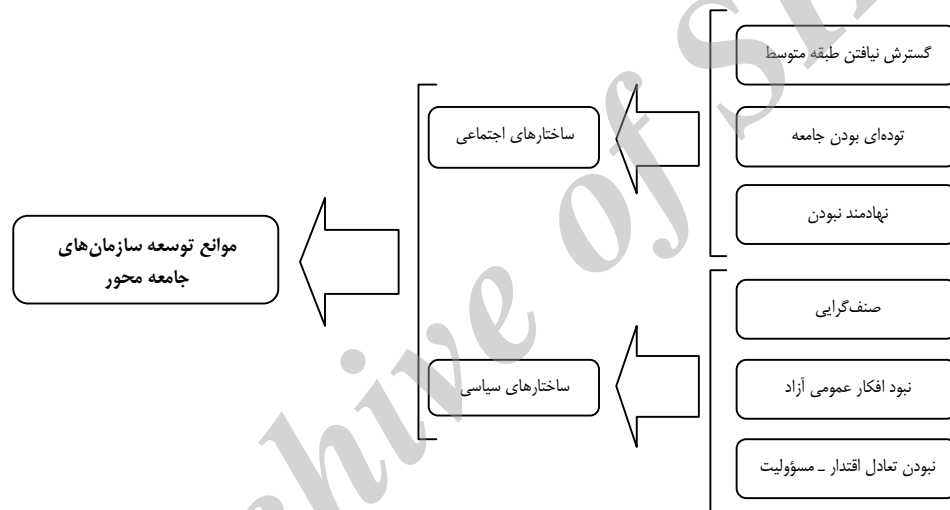
چارلز تیلور^۱

به نظر تیلور جایی می‌توان از جامعه مدنی سخن گفت که نهادهای مستقل از دولت بتوانند نقش قابل توجهی در تغییر یا تعیین سیاست‌های دولت داشته باشند، وی ادغام این انجمن‌ها و نهادها در دولت را به دلیل از بین رفتن استقلال‌شان به ضرر این جامعه مدنی می‌داند (اسکینر، ۱۳۸۴: ۲۰۵).

چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش براساس نظریات دموکراسی (فوکویاما)، جامعه توده‌وار (هانا آرنت و ویلیام کورنهایوزر)، نهادمندی مدنی (هانتینگتون)، حوزه عمومی (هابرماس)، اقتدارگرایی (آلموند و وربا) و صنف‌گرایی (چارلز تیلور) تدوین گردیده است و با توجه به نظریه‌های مذکور، مؤلفه‌های گسترش نیافتن طبقه متوسط، توده‌ای بودن جامعه و نهادمند نبودن تحت عنوان موانع اجتماعی و صنف‌گرایی، نبود افکار عمومی آزاد و نبود تعادل - مسؤولیت تحت عنوان موانع سیاسی از موانع توسعه سازمان‌های جامعه‌محور ایران می‌باشند.

مدل نظری



روش‌شناسی پژوهش

روش تحقیق را می‌توان با معیار نوع مشاهده به دو دسته تقسیم کرد: ۱- اگر واحد مشاهده اسناد یا متن باشد روش‌های گردآوری مناسب، روش‌های تحقیق تاریخی، تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان است؛ ۲- اگر واحد مشاهده فرد باشد تحقیق پیمایش اجتماعی، تحقیق میدانی روش آزمایشی و موردپژوهی مناسب است (ساعی، ۱۳۸۶: ۱۱۷). در تحقیق حاضر نیز که متمرکز به مشاهده اسناد و متون می‌باشد

¹-Charles Taylor

روش تاریخی را برگزیده است. با توجه به اهداف در نظر گرفته شده برای این تحقیق که تبیینی هستند فن گردآوری داده‌های این تحقیق اسنادی و کتابخانه‌ای و رویه جمع‌آوری داده‌ها از نوع سنج‌های غیر واکنشی یا غیر مزاحم که مطابق رویه غیر واکنشی یا غیر مزاحم داده‌ها شامل اسناد و مدارک از پیش موجود مانند ثبت‌ها و بایگانی‌ها و اسناد دست دوم می‌باشد.

سطح نظری ← روش تاریخی ← رجوع به اسناد (متن) تاریخی

بررسی تجربی

این تحقیق به منظور بررسی موانع جامعه‌شناختی استقرار سازمان‌های اجتماع‌محور در ایران تدوین گردیده است که در ذیل به بررسی این موانع می‌پردازیم:

موانع جامعه‌شناختی سازمان‌های اجتماع‌محور در ایران

ایجاد نهادهای مدنی پیش‌شرط‌هایی دارد که از جمله آن‌ها وجود پلورالیسم و تحمل عقاید دیگران است. در جامعه ایران سیستم حکومتی سنتی و گسترش نیافتن آموزش از دیگر علل تحقق نیافتن نهادهای جامعه‌محور است اما در این پژوهش با توجه به چارچوب نظری ارائه شده؛ مؤلفه‌های گسترش نیافتن طبقه متوسط، توده‌ای بودن جامعه و نهادمند نبودن تحت عنوان ساختارهای اجتماعی؛ و صنف‌گرایی، نبود افکار عمومی آزاد و نبود تعادل اقتدار-مسئولیت؛ تحت عنوان ساختارهای سیاسی به عنوان موانع استقرار نهادهای جامعه‌محور مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف: موانع اجتماعی

الف-۱: گسترش نیافتن طبقه متوسط

طبقه متوسط اعم از حقوق‌بگیران دولتی و شاغلین امور فرهنگی به‌رغم دارا بودن جایگاه اجتماعی و اقتصادی مهم در جامعه وضعیت مالی خوبی ندارند ولی برای پرداختن به مسائل سیاسی و فرهنگی جامعه هم مجال و فرصت بیشتری دارند و هم نسبت به سایر طبقات و گروه‌های جامعه از تغییرات اصلاح‌طلبانه در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی استقبال بیشتری می‌نمایند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳۹).

طبقه متوسط جدید در دوره ۱۳۴۲-۱۳۵۷ رشد زیادی کرد و رژیم پهلوی به عنوان پایگاه اجتماعی خود به آنان می‌نگریست، اما نادیده گرفتن آرمان‌های این طبقه به خصوص خواست‌های سیاسی آن توسط رژیم باعث شد تا آنان به تدریج از نظام سیاسی بیگانه شوند و به جمع مخالفان رژیم بپیوندند. در انقلاب اسلامی این طبقه، شامل: روشنفکران، بورژوازی نوپای صنعتی، دانشجویان و کارمندان اداری به انقلابیون پیوستند. خواست اصلی آن‌ها آزادی و مشارکت سیاسی بود. پس از انقلاب، دولت بازرگان نماینده طبقه متوسط جدید محسوب می‌شد و انتظار می‌رفت که این طبقه، سهم خود را از انقلاب دریافت کند، اما طبقه متوسط سنتی و طبقات پایین اجتماعی به تدریج این گروه را کنار زدند، دولت موقت استعفا داد و حملات شدید به روشنفکران (لیبرال) آغاز شد؛ انجمن‌های اسلامی در ادارات و دانشگاه‌ها، جایگزین نهادهای قبلی شدند (اشرف، ۱۳۶۹: ۱۱).

بعد از انقلاب طبقه متوسط جدید به لحاظ میزان آگاهی در شرایط نسبتاً خوبی قرار گرفت. فعال‌ترین نیروی آن‌ها دانشجویان بودند که در چشم‌انداز تاریخی نمادی از مبارزه بوده‌اند، اما در دوران پس از جنگ فضای دانشگاه‌ها علایمی از حرکت سیاسی منتقدانه را از خود ظاهر ساخت. در کنار دانشجویان، استادان هم در عین نگاه به علایق صنفی اعتراضات سیاسی مؤثری را به صورت فردی و یا از مسیر تشکلهای سیاسی دنبال می‌کردند. در سال‌های بعد از انقلاب، بخشی از استادان و دانشجویان به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک از کار برکنار شدند (رفیع‌پور، ۱۳۷۴: ۱۷۷).

سیاست دولت هاشمی در زمینه اقتصادی، به تدریج زمینه را برای ظهور یک طبقه متوسط جدید اقتصادی فراهم نمود. تشویق سرمایه‌گذاری و استقبال از مدیران تحصیل‌کرده و دانشگاهی در جو اقتصادمحور پس از جنگ، زمینه خوبی برای رشد نیروهای نوین فراهم کرد. سیاست‌های آموزشی دولت و گسترش دانشگاه‌های خصوصی و نیمه خصوصی نیز به ظهور قشر جدید از روشنفکران و دانشجویان انجامید که تعداد آن‌ها بیش از قبل انقلاب اسلامی بود. دوره هشت ساله ریاست جمهوری هاشمی، دوره رشد طبقه متوسط محسوب می‌شود، اما علی‌رغم رشد کمی این طبقه، دولت توجه چندانی به خواسته‌ها و آرمان‌های آنان نداشت و خودی و غیرخودی کردن، بخش عمده‌ای از طبقه متوسط آن‌ها از نظام جدا شد (جمعی از مؤلفان، ۱۳۷۸: ۱۳۸).

الف - ۲: توده‌ای بودن جامعه

دوران نوسازی در عصر پهلوی به دهه‌ی ۱۳۵۰ باز می‌گردد. همین تحول خود، در تقویت جاذبه‌ی ایدئولوژی دینی به عنوان ایدئولوژی انقلاب و بسیج سیاسی و انقلابی جمعیت شهری بسیار مؤثر بود. ایدئولوژی انقلاب اسلامی کوشیده است تا با تضعیف هویت‌های طبقاتی، قومی، محیطی و اجتماعی و با تقویت هویت اسلامی به مفهومی سراسری از طریق بهره‌برداری از رسانه‌های توده‌ای به همسان‌سازی اجتماعی جمعیت بپردازد و همین اقدامات نیز بر گسترش جامعه‌ی توده‌ای و هویت توده‌ای مردم تأثیر بسزائی گذاشته است. بسیج توده‌ها هم در مبارزات سیاسی داخلی و هم در جنگ زمینه‌های گسترش جامعه‌ی توده‌ای را هرچه بیشتر تقویت کرد، به‌طور کلی جامعه‌ی توده‌ای ایران در سال‌های پس از انقلاب تشنه ایدئولوژی نجات‌بخش، بسیج سیاسی و رهبری مذهبی بود و البته بخش عمده‌ی جامعه‌ی توده‌ای ایران را طبقات ماقبل نوین و سنتی تشکیل می‌دادند (میختر، ۱۳۶۹: ۱۵۳). در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ هنگامی که بینش توده‌ها بر اثر رهنمودهای کادر رهبری انقلاب نسبت به احزاب و دسته‌جات سیاسی موجود تغییر یافت کار تمامی آن‌ها و ارگان‌های مطبوعاتی‌شان یکی پس از دیگری به تعطیلی و انقیاد کشیده شد. در فاصله سال‌های ۶۷-۱۳۶۰ بینشی بر جامعه حاکم گردید که پیدایش و فعالیت احزاب را دچار تردید و پیچیدگی نمود. این بینش گرچه جدید می‌نمود اما از زمینه‌ها و ریشه‌های عمیق اعتقادی و جهان‌بینی اسلام سرچشمه می‌گرفت. براساس این بینش تمام پدیده‌ها و جبهه‌ها به دو جناح حق و باطل تقسیم می‌شدند، در قلمرو داخلی نیز معیار شناخت حق و باطل افراد و گروه‌ها با همین تقسیم‌بندی معین گردید؛ حکومت اسلامی حکومت حق است و مخالفینش باطل، پس افراد و احزاب و

گروه‌ها نیز به دو صف تقسیم شدند؛ یا موافق نظام هستند که حق‌اند یا مخالف حکومت هستند که باطلند. طبق جهان‌بینی اسلام، باطل باید از بین برود؛ بنابراین احزاب و نهادهایی اگر مخالفند، باطلند و باید نابود شوند و اگر موافقند لزومی به تشکیل نهادهای گوناگون مردمی نیست (بشیریه، ۱۳۸۰: ۹۵).

الف - ۳: نهادمند نبودن

جامعه ایران از صد سال گذشته به این طرف با مفاهیم و نهادهای مدنی آشنایی داشته و اغلب هم مفاهیم و نهادهای جدید را بدون آمادگی‌های قبلی و به‌صورت تقلیدی سطحی‌نگرانه و از کانال نخبگان دولتی دریافت نموده و آن را در حلقه بسته روشنفکران، تحصیل‌کردگان جدید و نخبگان دولتی حفظ کرده است و از طرفی مانع اصلی در قاعده‌مند نشدن نهادها، محرومیت تاریخی‌مان در پیمودن عقلانی‌سازی حوزه‌های مختلف اجتماعی است (یحیایی، ۱۳۸۰: ۱۸۶). پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، تغییر در ساختار سیاسی در ایران، بروز نشانه‌هایی از گفتمان دمکراتیک به‌جای گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی و بالاخره انتخاب ساختار جمهوری از سوی رهبران انقلاب برای شکل نظام همه بیانگر سرآغاز جدیدی در حیات سیاسی معاصر ایران و فراهم شدن زمینه برای تکوین و نهادهای غیردولتی در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران بود. اکنون با گذشت بیش از سی سال از زمان پیروزی انقلاب با نگاهی به گذشته می‌توان تکوین، حیات و فعالیت نهادهای مردمی در خلال این مدت به سه دوره تقسیم کرد. دوران نخست مقطع یازده‌ساله‌ای که با پیروزی انقلاب آغاز و با رحلت امام (ره) در خردادماه ۱۳۷۶ پایان می‌پذیرد. دوره دوم دوران هشت‌ساله (۷۶-۱۳۶۸) ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و دوران سوم از خردادماه ۱۳۷۶، زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب آقای خاتمی به‌عنوان رییس جمهور، به بعد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۲).

دوران یازده‌ساله آغازین با پیروزی انقلاب و تدوین قانون اساسی، که در آن حقوق و آزادی‌های فردی به رسمیت و تشکیل اجتماعات و احزاب آزاد اعلان گردید، آغاز شد. در چنین فضایی مشارکت مردم در گسترده‌ترین شکل در جامعه وجود داشت، اما این مشارکت سازمان‌یافته و قاعده‌مند نبود. حاکم بودن چنین شرایطی بر جامعه سبب گردید تا در ماه‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب سازمان‌های غیردولتی بوجود آمد رسالت اصلی خود، سازماندهی مشارکت مردم را، یا فراموش کند و یا مجالی برای تعقیب آن پیدا نکنند، به‌همین دلیل سازمان‌های اخیر بسیار زود کارکرد اصلی خود را فراموش نمودند و رویکرد خیره‌ای و یا تعقیب و تحقق اهداف خاص را دنبال کردند. البته لازم به یادآوری است که حاکم بودن چنین وضعیتی پس از پیروزی انقلاب‌ها امری بدیهی است اما با گذشت زمان مشارکت سازمان‌یافته جایگزین حرکت پوپولیستی می‌گردد، اما وقوع جنگ تحمیلی و لازمه حفظ بسیج توده‌ای در جامعه برای تداوم جنگ، رویکرد برخی سازمان‌ها به جنگ مسلحانه و ترور فیزیکی رهبران انقلاب همه و همه سبب حفظ مشارکت توده‌ای، نهادینه نشدن فعالیت سازمان‌های غیردولتی و بسته شدن فضای سیاسی گردید (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۸).

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و پایان جنگ، رحلت امام (ره) و آغاز دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی بیانگر سرآغاز دوران جدیدی در تاریخ انقلاب بود. تفکرات رییس جمهور وقت، لزوم بازسازی ویرانه‌های باقیمانده از دوران جنگ، واگذاری مأموریت اجرای نخستین برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی (۱۳۶۸-۷۲) بعد از انقلاب به دولت آقای هاشمی همه و همه سبب تقدم نوسازی اقتصادی در این مقطع گردید. تقدم نوسازی اقتصادی بر سیاسی در این دوران هشت‌ساله سبب ایجاد تغییراتی در ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه گردید. مهمترین مشخصه این مقطع انقباض جامعه مدنی و فعالیت باندها، محافل و گروه‌های صاحب قدرت به‌طور عمودی در جامعه بجای نهادهای مدنی، احزاب و گروه‌های سازمان بود (رزاقی، ۱۳۷۸: ۱۵۷). علاوه بر حاکمیت در قاعده هرم، جامعه، نیز چالش‌هایی فراروی نهادهای مردمی و کارکرد آن‌ها ایجاد می‌کنند. این چالش‌ها ریشه در واقعیات حاکم بر رفتار ایرانیان و موانع سنتی موجود در جامعه دارد. به‌لحاظ رفتاری مهمترین چالش ناشی از روحیه فردگرایی موجود نزد ایرانیان، حتی نخبگان آن است. حاکم بودن چنین روحیه‌ای بر رفتار نخبگان ایران به طرق مختلف سازمان‌های مردمی و کارکرد آن‌ها را تهدید کرده است که در زیر به آن اشاره می‌شود:

۱- نگاه ابزاری از سوی نخبگان به نهادهای غیردولتی؛

۲- انحصاری شدن رهبری نهادهای غیردولتی نزد فرد یا افراد خاصی؛

۳- نداشتن اجماع رهبران نهادهای مردمی درخصوص مفاهیم بنیادین و محوری؛

۴- پاییند بودن نهادهای غیردولتی در فعالیت خود به اصل رقابت (سریع‌القلم، ۱۳۷۶: ۱۸۳-۱۸۲).

ب: موانع سیاسی

ب-۱: صنف‌گرایی

تا پیش از سال ۱۳۶۸ سیاست و حکومت ایران تحت تأثیر شخصیت کاریزماتیک رهبر انقلاب به‌عنوان محور اصلی نظام، قرار داشت، و از لحاظ ساختار قدرت نیز به‌ویژه در سال‌های اولیه این دوران میان نهادهای مختلف سیاسی و مردمی وحدت و هماهنگی وجود داشت و نهادهای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی در دست جناح مسلط هیأت حاکم قرار داشت و گروه‌های صاحب قدرت مناصب اقتدار را در اختیار داشتند؛ به‌علاوه، دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی کنترل بر شکل‌گیری و عملکرد انجمن‌ها و تشکل‌های اجتماع‌محور و اداره انحصاری رسانه‌های همگانی بر انسجام و اقتدار دولت می‌افزود. ایدئولوژی جمهوری اسلامی بر یک اصل اساسی استوار بود که این اصل اساسی تأکید بر سنت اسلامی به‌عنوان منشأ همه ارزش‌ها و هنجارهای مقبول داشت، در نتیجه حقوق و تکالیف و امتیازات اجتماعی تنها در چارچوب سنتی پذیرفته می‌شوند که به‌وسیله فقها تعبیر و تفسیر می‌شوند، با توجه به این اصل سنت اسلامی و اجرای آن نه به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به هدفی دیگر همچون تکامل و توسعه اجتماعی بلکه خود به‌عنوان هدف اصلی تلقی می‌شود، از این دیدگاه شیوه زندگی و اخلاقیات اموری فردی و وابسته به انتخاب افراد تلقی نمی‌شود، بلکه از چشم‌انداز سنت اسلامی تعریف و تعیین می‌شوند،

در ایدئولوژی انقلاب اسلامی، نه دولت و یا نهاد و گروه خاص، بلکه سنت اسلامی که روحانیت مفسر اصلی آن است اهمیت دارد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۷).

در دوره اول نخست وزیری موسوی (۱۳۶۸-۱۳۶۰)، ایران شاهد سوسیالیستی کردن اقتصاد و تحکیم حاکمیت بود. با توجه به شرایط جنگی اکثریت حاکم بر نهادهای دولتی معتقد بودند باید منابع اقتصادی کشور دولتی شوند که البته علاوه بر اقتصاد، عرصه‌های اجتماعی نیز تحت نظارت دولت قرار گرفت به‌گونه‌ای که سایه دولتیان و نهادهای دولتی حتی بر زندگی شخصی هم دخالت می‌کرد. با توجه به این که دولت به‌عنوان بازویی که انقلابیون در آن جایگزین شده بودند عامل عملی کردن آرمان‌های انقلاب بود بایستی نقاط کور جامعه و افراد و نهادهایی را که در برابر آرمان‌های انقلاب ایستاده بودند، تحت نظارت و هدایت خود قرار می‌داد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۴۷).

دولت و گرایشی که در نتیجه انتخابات ۱۳۷۶ غلبه نسبی یافت در پی اصلاح یا تغییر ویژگی‌های نظام جمهوری اسلامی بود. دولت آقای خاتمی در مقابل خصلت ایدئولوژیک نظام، بر اصالت قانون اساسی تأکید داشت، به‌نحوی که اقتدار سنتی از حدود اختیارات شناخته شده برای آن در قانون اساسی فراتر نرود، به‌همین دلیل در جهت گسترش ظرفیت مشارکت مردم، فعالیت‌های نهادهای جامعه‌محور و گروه‌های سیاسی مورد حمایت قرار می‌گرفت که از جمله این اقدامات می‌توان به برگزاری شوراها اشاره کرد، البته جریان اصلاحات در ایران از همان آغاز با واکنش‌هایی ضداصلاحی از جمله موارد زیر مواجه گردید؛ کوشش در جهت تحکیم و تقویت دولت ایدئولوژیک، مخالفت با هرگونه پلورالیسم و قرائت‌های گوناگون از مذهب، مخالفت با گسترش نهادهای مدنی خارج از چارچوب ایدئولوژیک، حمایت از خصلت توده‌ای جامعه به‌جای حمایت از نهادهای مردمی خودجوش، حمایت از رسانه‌های رسمی و ایدئولوژیک برای جامعه‌پذیری سیاسی در جهت ایدئولوژی سنتی، ایجاد انسداد فرهنگی و مقابله با آزادی نهادهای مدنی به‌ویژه آزادی مطبوعات (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

ب- ۲: نبود افکار عمومی آزاد

بعد از انقلاب اسلامی در عرصه نظام آموزشی نیز تغییرات زیادی داشت و برنامه متحول‌سازی جوهره نظام آموزشی با راه‌اندازی انقلاب فرهنگی در تابستان ۱۳۵۹ آغاز شد که هدف آن تخلیه دانشگاه‌ها از عناصر وابسته به غرب و شرق بود. امام خمینی (ره)، نهاد شورای انقلاب فرهنگی را مأمور نظارت بر بازسازی نظام آموزشی کرد. این شورا عناصر غیر اسلامی را اخراج کرد و دانشگاه‌ها برای مدتی نامعلوم تعطیل اعلام شد (شفیعی، ۱۳۸۹: ۳۶۰). از سال ۱۳۶۸ به بعد به‌تدریج فرصت‌های فعالیت فرهنگی، تنوع و گسترش نسبی پیدا کرد. همین امر اعتراض جدی دین‌گرایان معتقد به حاکمیت فقهی و نظارت‌های عقیدتی بر فرهنگ را برانگیخت و به استعفای سید محمد خاتمی و جایگزینی علی لاریجانی و بعداً سید مصطفی میرسلیم در دولت دوم هاشمی (۱۳۷۶-۱۳۷۲) انجامید. در همین دوره نشریاتی چون کیهان، یالثارات‌الحسین، صبح، شلمچه، جبهه و امثال آن در تقابل شدید با نوگرایی و عرف‌گرایی از رفتارهای «حزب‌الله» و «اشعار حزب‌الله» حمایت نوشتاری می‌کردند و با به‌کارگیری مفاهیمی چون

«غرب زدگی»، «تهاجم فرهنگی غرب»، روشنفکری و روشنفکران ایران را به طور کامل تخطئه می کردند (شفیعی، ۱۳۸۹: ۳۷۹)، اما دوم خرداد آن چنان الگوی نظری عرضه شد که در میان الگوهای مطرح در جمهوری اسلامی، نزدیک ترین قرابت با الگوی مطلوب را داشت و تا اندازه ای در عمل نیز نشانه هایی از متعادل شدن تعامل فرهنگ و سیاست در این دوره نسبت به آنچه در گذشته در جریان بود، دیده شد (حقدار، ۱۳۷۸: ۵۲). شاخصه های چنین توسعه ای که اساساً پدیده ای فرهنگی است، در حوزه ی سیاست عبارت است از: یافتن راه های چگونگی حل اختلافات، پرهیز از خشونت، شناسنامه دار شدن جناح ها و نیروهای سیاسی (خاتمی، ۱۳۷۹: ۱۲۹)، ولی این اقدامات به لحاظ سیاسی تنها تا حد ایجاد، شوراهای شهر و روستا و تشکیلات مدنی در مؤسسات علمی - دانش آموزی پیش رفت و نشان داد که تا رسیدن به توسعه همه جانبه درون الگوی مطلوب راه زیادی باقی است (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

ب-۳: نبودن تعادل اقتدار - مسؤلیت

نظامی که پس از انقلاب اسلامی مستقر شد، اساساً بر اقتدار کاریزمایی آیت الله خمینی (ره) متکی بود که از آن پس به همین دلیل به عنوان امام (عنوان رهبری کاریزمایی در مذهب تشیع) خوانده شد. گرچه با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، اقتدار کاریزمایی و اقتدار سنتی در نهاد ولایت فقیه ادغام شدند. اما شخص امام خمینی (ره) در آن دوران محور سیاسی در ایران بود. وی در مشاجرات و منازعات بزرگ میان گروه ها و گرایش های مختلف در درون نظام دوری می کرد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۰۵-۱۰۴). پس از ۱۳۶۸ اقتدار کاریزمایی هرچه بیشتر در قالب ولایت فقیه نهادینه شد، یعنی به عبارت دیگر به نحو فزاینده ای به اساس اقتدار روحانیت حاکم تبدیل شد. بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ قانون گرایی به عنوان گفتمان سیاسی غالب ظهور کرد و در مفاهیمی همچون جامعه مدنی، آزادی ها و حقوق دموکراتیک تبلور یافت. پایگاه اجتماعی گرایش قانونی و دموکراتیک را باید در اکثریت سیاسی جدید و آگاهی یافت که در حمایت از سیاست های اصلاح طلبانه ی آقای خاتمی در انتخابات شرکت کردند. بخش عمده ای از این اکثریت جدید را نسل تازه ای تشکیل می داد که در مقابل سیاست های اجتماعی و فرهنگی سنتی و بسته رایج در دوران پیشین از خود واکنش نشان داده بود (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۰۷). پس از انتخابات ۱۳۷۶ منازعه میان مبانی سه گانه مشروعیت و اقتدار و نیروهای سیاسی - اجتماعی پشتیبان آن ها شدت گرفت و تأکید تازه ای بر اقتدار کاریزمایی گذاشته شد و برخی گروه های هوادار ولایت مطلقه فقیه تعبیرهای تازه ای از رهبری به عنوان نهادهای وراثی قانون اساسی عرضه داشتند. با گسترش اندیشه قانون گرایی و تکیه بر اقتدار قانونی و دموکراتیک، نیروهای پشتیبان اقتدار کاریزمایی و اقتدار سنتی هرچه بیشتر به هم نزدیک شدند و تمیزی که در سال های پیش از ۱۳۶۸ میان آن دو در حال شکل گیری بود، از بین رفت (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۰۸).

نتیجه گیری

در دوران رژیم پهلوی با وجود رشد طبقه متوسط جدید، با نادیده گرفتن آرمان های این طبقه علی الخصوص خواسته های سیاسی شان، طبقه متوسط به جای کمک به گسترش نهادهای مدنی به تدریج

به صف مخالفان نظام پیوستند. بعد از انقلاب اسلامی نیز طبقه متوسط جدید که دولت بازرگان نماینده اصلی آن به‌شمار می‌رفت به‌وسیله طبقه متوسط سنتی و طبقات پایین جامعه تحت فشار قرار گرفته و به‌تدریج از صحنه حذف شدند. در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی نیز خودی و غیرخودی کردن طبقه متوسط باعث شد این طبقه بعد از انقلاب اسلامی نتوانست پایگاه مناسبی برای رشد و گسترش نهادهای مدنی و جامعه‌محور باشد. از طرفی بعد از انقلاب اسلامی بینش حاکم بر جامعه ایران تحت تأثیر کادر رهبری انقلاب نسبت به احزاب و گروه‌های مدنی تغییر یافت؛ در سایه این بینش که ریشه در سنت اسلامی داشت، تمامی پدیده‌ها به دو جناح حق و باطل تقسیم می‌شدند و گروه‌های مخالف را باطل و گروه‌های موافق غیر لازم به‌شمار آورده می‌شد با حاکم شدن این بینش بر توده مردم ایجاد و استقرار نهادهای مدنی با مشکل مواجه گردید.

جامعه ایران علی‌رغم این که از سال‌های گذشته با مفاهیم نهادهای مدنی آشنایی داشت ولی اغلب این مفاهیم را به‌صورت سطحی و از طریق نخبگان دولتی دریافت کرده بود و نتوانسته بود تطابق منطقی و صحیحی را با این نهادها داشته باشد. در دوران بعد از انقلاب اسلامی نیز با وجود افزایش میزان مشارکت و تشکیل اجتماعات این مشارکت‌ها بیشتر به‌دلیل تأثیر اندیشه‌های مذهبی و رهبری کاریزماتیک امام خمینی(ره) بود و از انسجام و استقلال فکری لازم برخوردار نبود، بنابراین عدم نهادمندی یکی از علل عدم گسترش نهادهای مدنی در جامعه ایران بعد از انقلاب می‌باشد.

بعد از سال ۱۳۵۷ نهادهای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی در دست جناح مسلط هیأت حاکم قرار داشت و با توجه به ایدئولوژی جمهوری اسلامی که بر اصل سنت اسلامی تأکید می‌ورزید تمامی حقوق و امتیازات اجتماعی تنها در چارچوب این سنت پذیرفته می‌شد. با وجود این ایدئولوژی؛ نه دولت و نه نهادهای مدنی و مردمی دیگر، بلکه سنت اسلامی که مفسر آن روحانیت حاکم بود اهمیت داشت. از طرفی علاوه بر منابع اقتصادی عرصه‌های اجتماعی نیز تحت سیطره حکومت قرار داشتند، این شرایط تا جایی پیش رفت که با وجود روی کار آمدن دولت خاتمی که در پی انجام اصلاحات و اصالت دادن به قانون بود با مخالفت‌های ضداصلاحی از جمله مخالفت با گسترش نهادهای مدنی خارج از چارچوب ایدئولوژیک مواجه شد که این عوامل باعث گردید که نهادهای مردمی و مدنی مجال برای ابراز وجود جدای از خواسته‌های حاکمیت پیدا نکنند.

برنامه متحول‌سازی جوهره نظام آموزشی که تحت عنوان انقلاب فرهنگی در تابستان ۱۳۵۹ با هدف تخلیه دانشگاه‌ها از عناصر وابسته به غرب و شرق آغاز شد، باعث گردید که دانشگاه‌ها از مراکز تأثیرگذار بر افکار عمومی بودند به‌مدت نامعلومی تعطیل شوند. بعد از سال ۱۳۶۸ که فرصت‌هایی برای فعالیت‌های فرهنگی در حال گسترش بودند، با اعتراض جدی دین‌گرایان معتقد به حاکمیت ولایت فقیه مواجه شد، همچنین نشریات و رسانه‌های دولتی با پشتوانه حکومت، هرگونه حرکت روشنفکری و دگراندیشی را مورد هجمه قرار می‌دادند، تمامی این عوامل باعث ایجاد تسلط هیأت حاکم بر جریان فکری آزاد جامعه و هدایت عامدانه به‌سوی ایدئولوژی جمهوری اسلامی گردید که نهایتاً از گسترش

نهادهای مدنی و جامعه‌محور جلوگیری به عمل آورد. از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۸، امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر انقلاب از اقتدار کارزمایی برخوردار بودند به طوری که نظر ایشان در منازعات بین گروه‌ها و گرایش‌های مختلف به‌عنوان فصل‌الخطاب تلقی می‌شد، اما پس از رحلت امام در سال ۱۳۶۸ و با نهادینه شدن هرچه بیشتر ولایت فقیه، اقتدار کارزمایی جای خود را به اقتدار سنتی داد و باعث اقتدار بیش از پیش روحانیت حاکم گردید. بعد از انتخابات ۱۳۷۶ نیز که دولت به‌سمت اقتدار قانونی تمایل داشت گروه‌های پشتیبان اقتدار سنتی و کارزمایی با نزدیک شدن به همدیگر تلاش در کمرنگ ساختن اقتدار قانونی کردند که این امر باعث تمرکز دوباره قدرت و ایجاد نشدن تعادل میان اقتدار و مسؤولیت گردید و با توجه به نظریه اقتدارگرایی آلموند و وربا، این وجود نداشتن تعادل از موانع استقرار نهادهای جامعه‌محور در ایران به‌شمار می‌آید.

با توجه به بحث‌های انجام شده در تحقیق حاضر به این نتیجه می‌رسیم که ساختارهای اجتماعی و سیاسی؛ از موانع تحقق نهادهای جامعه‌محور در ایران بین سال‌های (۱۳۸۴-۱۳۵۷) می‌باشند. با مقایسه نتایج تحقیق و پیشینه تحقیقات انجام یافته در این زمینه و زمینه‌های مرتبط، مشاهده می‌شود که در تحقیقات پیشین بیشتر بر ساختار اقتدارگرایی سیاسی، دولت رانتینر و توسعه نیافتن سیاسی به‌عنوان موانع جامعه مدنی اشاره شده است، اما با توجه به یافته‌های جدید این تحقیق تأثیر شاخص‌های اجتماعی مانند، توده‌ای بودن جامعه نیز به‌عنوان عوامل تأثیرگذار بر نهادهای جامعه‌محور و سایر نهادهای مدنی مورد تأیید قرار گرفته‌اند.

پیشنهادها

- از جمله نقاط ضعفی که در پژوهش‌هایی که تا به حال انجام یافته به چشم می‌خورد این است که اکثر این پژوهش‌ها سال‌های دور را برای تحقیق و بررسی انتخاب کرده اند، و کمتر به ایران بعد از انقلاب پرداخته شده است. پیشنهاد می‌شود به سال‌های نزدیک‌تر نیز توجه نموده و شرایط و ویژگی‌های این سال‌ها نیز مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

- نکته دیگری که مهم جلوه می‌کند تک بعدی بودن نگاه پژوهشگران است، که بیشتر عوامل سیاسی و بعضاً اقتصادی را در نظر داشته اند. موانعی که بر سر راه شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران وجود دارد همه جانبه بوده و سایر عوامل نظیر؛ عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شوند. پیشنهاد می‌گردد پژوهش‌هایی انجام گردد که به همه این عوامل توجه داشته باشد و به طور جامع همه آنها را بررسی کند.

منابع

- ارمه، گ. (۱۳۷۶). فرهنگ و دموکراسی، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر فانوس.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۶). نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۹). تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران: انتشارات سمت.
- ازغندی، ع. (۱۳۸۰). جامعه مدنی و خلیقات ما ایرانیان، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، ع. (۱۳۸۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر قومس.
- اسکینر، ک. (۱۳۸۴). دولت و جامعه (فلسفه سیاسی معاصر). ترجمه: موسی کمالی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- اشرف، ا. (۱۳۷۲). توهم توطئه، تهران: نشر بین‌الملل.
- ایزدی، م. ع. (۱۳۶۲). نجات، کانادا: بی‌نا.
- آبراهامیان، ی. (۱۳۶۹). فکر توطئه‌چینی در فرهنگ سیاسی ایران، تهران: نشر کنکاش.
- آل احمد، ج. (۱۳۷۵). غرب‌زدگی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آن، گ. (۱۳۶۳). هیچ‌کس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد، ترجمه: عبدالخلیل حاجتی، تهران: نشر رسا.
- بشیریه، ح. (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بشیریه، ح. (۱۳۷۸). جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران: نشر علوم نوین.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: نشر گام نو.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۱). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی در ایران (در دوره جمهوری اسلامی). تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۷). انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم.
- پای، ل و دیگران. (۱۳۸۰). بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه: غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جمعی از مؤلفان. (۱۳۷۸). نسبت دین و جامعه مدنی، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
- حقدار، ع. (۱۳۷۸). گفتمان سیاسی فرهنگی خاتمی، تهران: انتشارات شفیعی.
- خاتمی، س. م. (۱۳۷۸). بیم موج، تهران: مؤسسه سیمای جوان.
- خانیکی، ه. (۱۳۸۱). قدرت، جامعه مدنی و مطبوعات، تهران: انتشارات طرح نو.
- خدایاری، ن. (۱۳۸۰). ایدئولوژی و بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی، تهران: نشر سالار.
- رزاقی، س. (۱۳۷۸). نوسازی و توسعه سیاسی در ایران و منتقدان آن، تهران: نشر سفیر.
- رفیع‌پور، ف. (۱۳۷۴). توسعه و تضاد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- زونیس، م. (۱۳۸۷). روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه: پرویز صالحی، تهران: نشر چاپخش.

- ساعی، ع. (۱۳۸۶). روش تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: انتشارات سمت.
- سریع‌القلم، م. (۱۳۷۶). مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سلطانی، س. ع. ا. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان (سازوکارها و جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران). تهران: نشر نی.
- شارپ، ج؛ رابرت، ه. (۱۳۸۶). جامعه مدنی، مبارزه مدنی، ترجمه: مهدی کلانترزاده، انتشارات آگاه.
- شفیعی، م. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- کمالی، م. (۱۳۸۱). دولت و نوسازی در ایران معاصر، ترجمه: کمال پولادی، تهران: انتشارات باز.
- مجتهدزاده، پ. (۱۳۷۹). ایده‌های ژئوپولوتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران: نشر نی.
- مجله جامعه‌شناسی ایران، (۱۳۸۳). دوره پنجم، شماره ۲.
- مجموعه مقالات. (۱۳۷۸). تحزب و توسعه سیاسی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور.
- محمدی، مجید. (۱۳۸۶). جامعه مدنی به مثابه یک روش، تهران: نشر قطره.
- محمدی، منوچهر. (۱۳۷۶). تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران: امیر کبیر.
- میختر، روبرت. (۱۳۶۹). جامعه‌شناسی احزاب، ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
- نجاتی، غ. (۱۳۷۵). خاطرات مهدی بازرگان، تهران: نشر رسا.
- نش، ک. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- هانتینگتون، س. (۱۳۸۶). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- یحیایی، ع. (۱۳۸۰). فرآیند گذار و موانع توسعه و دموکراسی در ایران، تبریز: مؤلف.